

## اصول همزیستی با غیرمسلمانان از منظر قرآن کریم\*

اسمعیل سلطانی

دانشجوی دکتری علوم قرآنی

### چکیده

دین مقدس اسلام که جامع‌ترین دین‌هاست به یک سلسله مراسم عبادی خلاصه نمی‌شود، بلکه جوابگوی کلیه نیازهای انسانی است. از آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به شکل‌های گوناگون در تعامل با پیروان دیگر ادیان بوده‌اند. مقاله حاضر، با تکیه بر معارف قرآن، به بیان اصولی می‌پردازد که ناظر بر روابط با غیرمسلمانان است. اولین اصل، دعوت آنان به یکتاپرستی و دین مبین اسلام با اولویت استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز است. یکی از راه‌های مسالمت‌آمیز دعوت کافران به اسلام تشویق مالی آنان است تا بدین وسیله دل‌شان به سوی اسلام تمایل پیدا کند که از آن با عنوان اصل «تألیف قلوب» یاد شده است. اصول دیگری که در این نوشتار، درباره ارتباط با ملل غیرمسلمان، به بحث گذاشته شده عبارت‌اند از: منع توسل به زور در امر دین، کرامت انسان، عدل، احسان، وفای به عهد، پرهیز از فساد بر روی زمین و احترام به خون انسان‌ها، مقابله به مثل، نفی سلطه کافران بر مسلمانان و عدم موالات و دوستی مسلمانان با کافران. کلیدواژه‌ها: اصول همزیستی، دعوت، تألیف قلوب، اکراه در دین، کرامت، عدل، احسان، وفای به عهد، مقابله به مثل، نفی سیل، موالات.

## مقدمه

در طول تاریخ حیات انسان، به‌ویژه پس از شکل‌گیری تمدن‌ها و اجتماع‌های بزرگ انسانی، همواره میان گروه‌ها اختلاف وجود داشته است؛ از این‌رو خداوند متعال پیامبران را همراه با کتاب آسمانی فرستاده است تا بر اساس آن، به عدل، میان مردم داوری و اختلافات را برطرف کنند (بقره: ۲۱۳). برای مثال، دین اسلام به یک سلسله مراسم عبادی محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه بزرگی است که به طور کامل به زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اخلاقی، و جهانی انسان‌ها می‌پردازد و جوابگوی کلیه نیازهای انسانی است.

از آنجا که مسلمانان به شکل‌های گوناگون با گروه‌های غیرمسلمان تعامل داشته‌اند و تأثیرگذاری متقابل میان آنها وجود داشته، قرآن کریم - به منزله آخرین کتاب آسمانی - به مسئله روابط مسلمانان با غیرمسلمانان اهمیت بسزایی داده و در آیات زیادی به این موضوع پرداخته است. به هر روی، با توجه به اکثریت جامعه غیرمسلمان و اقلیت جامعه مسلمانان در جهان معاصر، تعامل میان مسلمانان و غیرمسلمانان و نیز شناسایی دستورات و احکام حقوقی و اخلاقی اسلام به‌ویژه قرآن در این زمینه بسیار راهگشا خواهد بود. این نوشتار بر آن است، با تکیه بر معارف قرآن، به بیان اصولی بپردازد که ناظر بر روابط با غیرمسلمانان است.

## مفهوم اصل

در لغت به پایه، ریشه، بیخ و بن، و اساس هر چیز «اصل» آن چیز گفته می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ق/معین، ۱۳۶۲ش/دهخدا، ۱۳۷۲ش/انیس و دیگران، ۱۴۱۰ق/راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق/تهانوی، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۲۱۳). منظور ما از اصول (جمع اصل) مبانی، قواعد و احکام کلیه‌ای است که از قرآن برداشت می‌شود و منشأ استنباط و مبنای احکام

جزئی متعددی قرار می‌گیرد. بسیاری از این اصول به صورت پراکنده در کتاب‌های تفسیری مورد بحث قرار گرفته، ولی به طور کامل تبیین و تدوین نشده‌اند.

#### ۱. اصل وجوب دعوت غیرمسلمانان به توحید و اسلام

یکی از اصول اساسی در زمینه تعامل مسلمانان با غیرمسلمانان دعوت آنان به یکتاپرستی و پذیرش اسلام با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز است. از این رو، اگر با این گونه روش‌ها بتوان غیرمسلمانان را به پذیرش دین اسلام متقاعد کرد، ضرورتی به روی آوردن به جنگ و کارزار با آنان نیست. مجموعه نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ به سران ممالک غیراسلامی و پادشاهان کشورهای غیرمسلمان، که اولین برخورد آن حضرت با این غیرمسلمانان به شمار می‌آید، بیانگر تقدم دعوت مسالمت‌آمیز بر جنگ و جهاد در اسلام است (احمدی میانجی، ۱۹۹۸م، ج ۲، صص ۳۱۵، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۱۷، ۴۵۵ و ۴۵۷).\*

همچنین، اگر به سوره توبه که شامل احکام نهایی اسلام درباره رابطه با مشرکان است نگاهی بیندازیم، آیه امان را مشاهده می‌کنیم (توبه: ۶)؛ ضمن اینکه می‌بینیم همین سوره با آیه‌ای خاتمه می‌یابد که علاقه شدید رسول گرامی اسلام ﷺ به هدایت مردم را نشان می‌دهد. مشروع بودن امان مشرکان برای شنیدن سخن خدا در میدان کارزار با مسلمانان (در زمانی که مسلمانان از نیروی کافی برخوردارند) و علاقه‌مند بودن رسول اکرم ﷺ به هدایت کافران، که از آیات فراوانی استفاده می‌شود (یوسف: ۱۰۳ / نحل: ۲۷ / توبه: ۱۲۸)، دلیل محکمی بر تقدم دعوت بر جهاد

\* برای مثال، پیامبر اسلام ﷺ در نامه به کسری (پادشاه فارس)، منذر بن ساعی، جیسر و عبدالمطلبی چندی، قیصرها مانند مقوقس و نجاشی و حارث بن ابی‌شمرو... پس از ذکر نام خدا، فرموده است: «ادعواک بدعاية الله؛ فأتی انا رسول الله الى الناس كافة لانذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين. اسلم تسلم...».

است. آیه‌ها و روایت‌های بی‌شمار و نیز سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ و پیامبران دیگر بیانگر این نکته هستند که نخستین اصل در زمینه ارتباط با کافران دعوت آنان به خداپرستی است. به علاوه، طبق نظر فقیهان، دعوت بر جهاد مقدم است (ر. ک به: مکی عاملی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۲۳ / حلبی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۲ / صهرشتی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۶۹ / حلبی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹۵ / طوسی «ج»، ۱۴۱۰ق، ص ۵۱ / همو، «الف»، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰ / هذلی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۷ / نجفی، ۱۳۸۹ق، ج ۲۱، ص ۵۳ و ۵۴).

امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی علیه السلام فرموده است: «بعثنی رسول الله ﷺ الی الیمن، فقال: یا علی، لاتقاتلن احداً حتی تدعوه الی الاسلام و ایم الله لئن یهدی الله عزوجل علی یدیک رجلاً خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس و غربت...» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، باب ۱۰، ص ۴۲)\*.

خداوند سبحان رسول گرامی خویش و هیچ پیامبری را برای جنگ نمودن با بندگان نفرستاده، بلکه در آیات فراوانی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ما تو را جز مژده‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم» (فرقان: ۵۶ / سبأ: ۲۸ / اسراء: ۱۰۵ / احزاب: ۴۵ / فتح: ۸)؛ بر فرستاده خدا، مأموریتی جز رساندن پیام و تبلیغ آن نیست (آل عمران: ۲۰ / مائده: ۹۲ و ۹۹ / رعد: ۴۰ / نحل: ۳۵ و ۸۲ / نور: ۵۴ / عنکبوت: ۱۸ / یس: ۱۷ / شوری: ۴۸ / تغابن: ۱۲). خود آن حضرت نیز وظیفه خویش را به مژده دادن و بیم دادن منحصر دانسته است (اعراف: ۱۸۸). در برخی از آیات آمده است: «پیامبر و پیروانش، با بینایی تمام، به سوی خدا و ایمان به خدا و هدایت دعوت می‌کنند» (یوسف: ۱۰۸ /

\* محقق حکمی نوشته است: «و لا یدأون اّلا بعد الدعاء الی محاسن الاسلام» (شرایع الاسلام، ۱۴۰۶ق، کتاب الجهاد، ص ۱۴۷). در شرح این قول نوشته‌اند: «[و لا یدأون] ای: الکفار الحریون بالتّثال مع عدم بلوغ الدعوی الیه». [اّلا بعد الدعاء الی محاسن الاسلام] و هی الشهادتان و ما یتبهما من اصول الدّین و امتناعهم عن ذلك و عن اعطاء الجزیه ان کانوا من اهلها بلا خلاف اجده یل و لا اشکال... فلا بد من اعلامهم ان المراد ذلك لا طلب المال و الملك و نحوهما ممّا يستعمله الملوك» (محمد حسن نجفی، جواهر الکلام،

حج: ۶۷ / قصص: ۸۷ / حدید: ۸ / اعراف: ۱۹۸). جای دیگر، در مقام دعوت به جهاد آمده است: «خدا و رسول، شما را به چیزی فرامی خوانند که به شما حیات می بخشد» (انفال: ۲۴). در آیاتی از قرآن مجید، بر فریضه دعوت از یکسو و بر تنوع و تعدد ابزارهای آن (و انتخاب هر کدام بر طبق شرایط زمان و مکان) از سوی دیگر تأکید شده، و خدای متعال به پیامبر اکرم ﷺ فرمان داده است که مردم را به شیوه‌های گوناگون به راه پروردگار دعوت کند:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو، به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یابندگان [نیز] داناتر است (نحل: ۱۲۵).

در این آیه، رسول گرامی اسلام ﷺ از طرف خداوند متعال فرمان می‌یابد همه مردم را با به‌کارگیری سه روش به اسلام دعوت کند: الف) حکمت؛ ب) اندرز نیکو؛ ج) جدال نیکوتر.

از جمله آیاتی که بیانگر تقدم دعوت با سخن بر دعوت با سلاح تلقی می‌شوند، یکی آیه ذیل است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ: به راستی، [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم نیرویی سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی - در نهان - او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است (حدید: ۲۵).

با توجه به آیه‌های دیگر قرآن که در آنها واژه «بینات» به عنوان وصفی برای «آیات» بیان شده است، روشن می‌شود مراد از «بینات» در این آیه، همانا، «آیات بینات» است. آیات بینات به معنای نشانه‌های روشن است که شامل معجزات و دلایل عقلی و حجّت‌های قطعی می‌شود. همچنین، مراد از «کتاب»، معارف آسمانی و وحیانی است که صلاحیت تبدیل شدن به نوشته را دارد. «میزان» یا همان معنای متعارف (ترازو) را دارد یا به معنای وسیله سنجش اعمال و عقاید بندگان است (دین یا عقل). معنای اخیر با سیاق سخن، که حال مردم از نظر کوشایی و سهل‌انگاری در امر دین را بیان می‌کند، سازگارتر است (طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۹، ص ۱۹۶). منظور از فرو فرستادن «حدید» (آهن)، آفرینش آن است؛ چنان‌که در روایتی از حضرت علی علیه السلام آمده است: «و انزلنا الحدید... فانزاله ذلک خلقه» (حسینی بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۹۷). «بأس» به معنای شدت و قوت است و غالباً در بیان شدت در دفاع و جنگ به کار می‌رود. آهن نیز همیشه در جنگ‌ها و دفاع‌ها مورد نیاز بوده و از آن سلاح ساخته می‌شده است.

از آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال، پیامبران خویش را به دلایل روشن، کتب آسمانی و معیار سنجش حق از باطل مجهز می‌سازد تا آنان بندگان را به یکتاپرستی دعوت کنند و بدین وسیله، مردم چنان تربیت شوند که خود مجری عدالت باشند. همچنین، بنا به همین آیه، خداوند آهن را فرستاد و هدف او از فرستادن آهن (وسیله دفاع و جنگ) چنین بود: «لِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» (تا خدا معلوم بدارد چه کسی - در نهان - او و پیامبرانش را یاری می‌کند) که منظور از یاری رسولان خدا، با آهن، جنگ در راه خداست و این جنگ در مقابل کسانی صورت می‌گیرد که مانع از اجرای عدالت می‌شوند. بنابراین، بر اساس این آیه، دعوت و تبلیغ به وسیله دلایل روشن و کتب آسمانی و... که همان جهاد فرهنگی است مقدم بر جهاد نظامی شمرده می‌شود؛ در صورتی که تبلیغ اثرگذار

نشد و کار به بن بست کشید (زورمندان مانع از تبلیغ پیامبران شدند)، نوبت به سلاح و حدید می رسد (رک به: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۹، ص ۱۹۶ / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۵، ص ۲۴۰ / آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۲۸۸ / شتیطی، [بی تا]، ج ۷، ص ۸۱۵).

## ۲. اصل تألیف قلوب

یکی از راه های دعوت کافران به اسلام تشویق مالی آنان است تا بدین وسیله دل شان به سوی اسلام تمایل یابد. خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»  
صدقات تنها به تهیدستان و یتوایان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن و کسانی که دل شان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست و خدا دانای حکیم است (توبه: ۶۰).

شایان ذکر است زمانی که گروه منافقان درباره چگونگی تقسیم صدقات و اینکه چرا به آنان صدقه داده نمی شود بر حضرت پیامبر ﷺ خرده گرفتند (توبه: ۵۹)، در پاسخ به این گروه، آیه نازل و موارد مصرف زکات واجب بیان شد. بر طبق آیه، زکات واجب بر اساس علم و حکمت تشریح شده است؛ از این رو، به دلخواه منافقان، تغییر نخواهد پذیرفت. یکی از موارد مصرف زکات واجب، «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» دانسته شده است که مراد از آن کافرانی هستند که با گرفتن سهمی از زکات، دل هایشان به اسلام متمایل می شود (رک به: مقدس اردبیلی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۲۵۶ / سیوری حلّی، ۱۳۴۳ش، ج ۱، ص ۲۳۶ / فراء، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۳۲). هدف از دادن زکات به این گروه این است که با تشویق مالی، به تدریج، به اسلام روی آورند و اگر به اسلام روی نمی آورند، دست کم مسلمانان را در جنگ با دیگر کافران یاری کنند (رک به: سیوری حلّی، ۱۳۴۳ش، ج ۱، ص ۲۳۶ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۹، ص ۳۱۹ / حسینی جرجانی،

۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۲۹۴ / ابن عربی ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۵۳۰). فقیهان شیعه، علاوه بر کافران، مسلمانانی را نیز که ایمان استواری ندارند از این گروه به حساب آورده‌اند: «و المؤلفه قلوبهم، هم الکفار الذین یراد الفتنهم الی الجهاد او الاسلام، و المسلمون الذین عقایدهم ضعیفه، فیعطون لتالیف قلوبهم، و الظاهر عدم سقوطه فی هذا الزمان» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۳۳ و رک به: نجفی، ۱۳۸۹ق، ج ۱۵، ص ۳۴۱).

درباره اینکه آیا این حکم اختصاص به زمان حضرت نبی اکرم ﷺ زمان حضور معصوم ﷺ دارد و یا شامل همه زمان‌ها می‌شود اختلاف نظر وجود دارد: برخی گفته‌اند این حکم اختصاص به زمان حضرت نبی اکرم ﷺ دارد (رک به: راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲۹) و برخی آن را به زمان حضور معصوم ﷺ اختصاص داده‌اند (رک به: سیوری حلی، ۱۳۴۳ش، ج ۱، ص ۲۳۶). با این حال، از آنجا که اولاً خود آیه اطلاق دارد و سهم بودن موارد هشت‌گانه را به زمان خاصی اختصاص نداده است و ثانیاً روایات ذیل آیه نیز این حکم را به زمان خاصی اختصاص نداده‌اند (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۷، باب ۱، ص ۱۰۴ / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۴۱)، \* حکم یادشده به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ چنان‌که این دیدگاه را شماری از مفسران نیز پذیرفته‌اند (رک به: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۹، ص ۳۱۹ / ابن عربی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۵۳۰).

با توضیحی که ذیل آیه داده شد و با توجه به اینکه جمع‌آوری و پخش زکات از وظایف حکومت اسلامی است، روشن می‌شود: اسلام به دعوت و جذب انسان‌ها به دین حق اهمیت فراوانی داده، تا جایی که یکی از موارد مصرف زکات واجب را پرداخت آن به کافرانی دانسته است که با دریافت زکات به اسلام

\* عن ابی جعفر بن علی رضی الله عنه انه قال فی قول الله عزّ و جلّ و المؤلفه قلوبهم، قال: هم قوم یتألفون علی الاسلام من رؤساء القبائل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیهم لتألفهم و یكون ذلك فی کلّ زمان اذا احتاج الی ذلك الامام فعله.



متماثل می‌شوند. بدین ترتیب، یکی از وظایف دولت اسلامی جذب غیرمسلمانان به اسلام با بهره‌گیری از امکانات اقتصادی است.

### ۳. اصل نفی اجبار در پذیرش دین

یکی از اصولی که آیین همزیستی با ملل غیرمسلمان شمرده می‌شود، اصل منع توسل به زور در امر دین است. این اصل، از آیه‌های فراوانی از قرآن کریم قابل برداشت است (بقره: ۲۵۶ / انعام: ۱۰۴ / انفال: ۴۲ / یونس: ۹۹ / نحل: ۹ / اسراء: ۱۵ / کهف: ۲۹ / شعراء: ۳ و ۴)؛ با این حال، به منظور اختصار کلام، ما فقط به دو آیه می‌پردازیم:

آیه اول: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»: در دین، هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به‌خوبی آشکار شده است (بقره: ۲۵۶).

معنای واژه «اکراه» این است که انسان به انجام دادن کاری که آن را ناپسند می‌دارد، مجبور شود؛ از این رو بنا به نظر جمهور دانشمندان و مفسران، آیه یادشده اجباری بودن دین را نفی می‌کند (رک به: ثعالبی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۹۷ / ابن کثیر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۵۱ / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۳۶۳ / آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰ / فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۶۱ / قاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۳۲۴ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۳۶۰ / قمی مشهدی، ۱۳۶۶ش، ج ۲، ص ۴۰۵ / شبّر، ۱۴۰۸ق، ص ۴۲ / زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۲۴ / فخر رازی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۱۵ / بروسوی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۰۷ / طبری، ۱۳۲۹ق، ج ۳، ص ۱۵-۱۹ / قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۷۹ و ۲۸۰ / رشید رضا [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۶). از این گذشته، شأن نزول این آیه نیز همین برداشت را تأیید می‌کند (رک به: طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۳۶۳ / ثعالبی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۶ / طبری، ۱۳۲۹ق، ج ۳، ص ۱۵-۱۹).

\* چندین شأن نزول برای این آیه نقل شده است؛ برای مثال، برخی گفته‌اند: زمانی که مردی از انصار که دو پسرش با تبلیغات تجار شام مسیحی شده بودند خدمت پیامبر ﷺ آمد و در این زمینه کسب تکلیف کرد، این آیه نازل شد. همچنین، برخی گفته‌اند، این آیه دربارهٔ مردی از انصار نازل شده که غلام خود را که «صبیح» نام داشته به پذیرش اسلام مجبور می‌ساخته است.

جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یا اخباری است، یعنی خبر از تکوین می‌دهد و بیان می‌دارد که هیچ اجباری در انتخاب دین و نوع اعتقاد وجود ندارد، یا انشایی است و می‌گوید که کسی را به اجبار به داشتن دین و ایمان وادار نکنید. در صورت اخیر، این نهی بر همان حقیقت تکوینی که هیچ اجباری در دین و اعتقاد وجود ندارد متکی است. همچنین، جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» علت حکم قبلی را بیان می‌کند. در این جمله، واژه «رشد» به معنای هدایت، و واژه «غی» به معنای ضلالت است (رک به: ابن کثیر، [بی تا]، ج ۱، ص ۵۵۱ / آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۰ / فیض کاشانی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۶۱ / قاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۳۲۴). با توجه به اینکه «ال» بر سر این دو واژه به معنای جنس است، و قرینه‌ای بر تخصیص وجود ندارد، معنای جمله این است که راه هدایت از ضلالت جدا شده است و هیچ نیازی به اجبار وجود ندارد. به سخن دیگر، فرد در مواردی که نتواند یا نخواهد علت حکمی را بیان کند به اجبار متوسل می‌شود؛ اما در امر دین، که آیات و معجزات پیامبر راه درست (ایمان) را از راه نادرست (کفر) آشکار کرده است، نیازی به اجبار نیست. ناگفته نماند، اینکه اجبار و اکراه در دین راه ندارد به این دلیل است که دین به معنای اعتقاد و ایمان به مجموعه‌ای از معارف علمی و عملی است؛ حال آنکه ایمان و اعتقاد از امور قلبی‌اند و قابل تحمیل نیستند. بنابراین، همان‌گونه که اگر مسلمانی را مجبور به بیان کلمه کفرآمیز کنند آن مسلمان هرگز کافر نخواهد شد، اگر فردی را نیز به گواهی زبانی بر کلمه توحید مجبور سازند آن فرد دیندار محسوب نخواهد شد.

آیه دوم: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»: [ای پیامبر] اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین

است - همه آنها - یکسر ایمان می‌آوردند. پس، آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند؟! (بنس: ۹۹).

بر اساس این آیه، اصل «اتحاد انسان‌ها بر محور توحید» خواست و مطلوب خداست؛ ولی مشیت خداوند بر آن نیست که انسان‌ها مجبور به پذیرش دین توحید شوند. خداوند با فرستادن پیامبران، و بیم و امید دادن به انسان‌ها، از مردم می‌خواهد که به اختیار خود، ایمان را بر کفر ترجیح دهند؛ زیرا پذیرش دین توحید از روی اجبار، با استحقاق ثواب و پاداش منافات دارد (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۹۸ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۰، ص ۲۸). باری، اگر اجبار در پذیرش دین امر درستی بود، خداوند با اراده تکوینی به اجبار مردم را مؤمن می‌آفرید. از این‌رو، شایسته نیست که پیامبر ﷺ مردم را به داشتن ایمان وادار کند.

#### ۴. اصل کرامت

یکی دیگر از اصول کلی که مسلمانان در ارتباط‌های خویش با غیرمسلمانان باید به آن توجه داشته باشند اصل کرامت است. واژه «کرامت» ضد دنائت و پستی قلمداد می‌شود و واژه «کریم»، در کتاب‌های لغت، به معانی ذیل آمده است: شریف (فراهیدی، ۱۴۱۴ق / ابن فارس، ۱۹۹۰م)، ضدلثیم (فراهیدی، ۱۴۱۴ق / فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق)، نفیس و عزیز (فیومی، ۱۴۱۴ق)، اسمی جامع بر هر آنچه مورد ستایش است (ازهری، ۱۴۲۱ق / طریحی، ۱۹۸۵م) و چشم‌پوشنده از گناهان (فیومی، ۱۴۱۴ق).

همه معانی یادشده به یک معنا برمی‌گردند و آن شرافت و فضیلت ذاتی یا اکتسابی است که معنای اصلی کریم و کرامت شمرده می‌شود (ابن فارس، ۱۹۹۰م). در آیه شریفه «... وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ...»: هر که را خدا خوار کند، او را گرامی‌دارنده‌ای نیست (حج: ۱۸) که کلمه اهانت (خواری و سرافکنده‌گی) در مقابل اکرام قرار گرفته است، معنای اصلی این کلمه صدق می‌کند. شایان ذکر است مفاهیمی چون جود، عطا، سخا و... از معانی کرم به شمار نمی‌آیند، بلکه از آثار آن به حساب می‌آیند.

در آیات قرآن، آنجا که کرامت وصف اشیای خارجی مانند کتاب و... واقع شده (نمل: ۲۹ / انفال: ۴ / شعراء: ۵۸)، این کلمه به معنای شرافت ذاتی است و آنجا که وصف انسان قرار گرفته، مراد از آن یا شرافت ذاتی (اسراء: ۷۰) یا شرافت اکتسابی (حجرات: ۱۳ / حاقه: ۴۰ / دخان: ۱۷ / تکویر: ۱۹) است. بنابراین، در مورد انسان، دو نوع کرامت قابل طرح است: کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی.

کرامت ذاتی انسان به این معناست که آدمی - به طور تکوینی - به گونه‌ای آفریده شده است که توانایی‌های وجودی ویژه‌ای دارد. با توجه به این ویژگی‌ها، آدمی در جایگاهی برتر از موجودات دیگر قرار گرفته است. کرامت اکتسابی انسان، ارجمندی و شرافتی است که انسان‌ها در سایه ایمان و عمل صالح اختیاری خود به آن دست می‌یابند. گفتنی است همه انسان‌ها استعداد رسیدن به این نوع برتری را دارند.

تفاوت این دو نوع کرامت با یکدیگر در این است که کرامت ذاتی عمومیت دارد و شامل همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان می‌شود؛ زیرا اختیاری نیست، بلکه فطری است. در این نوع کرامت، برتری یک انسان از انسان دیگر مد نظر نیست، بلکه برتری همه انسان‌ها از موجودات دیگر مورد نظر است. اما کرامت اکتسابی به گروه خاصی از انسان‌ها اختصاص دارد و بیانگر برتری آنان از انسان‌های دیگر است. در نتیجه، در این نوع کرامت، نه می‌توان گفت انسان‌ها از موجودات دیگر برترند و نه می‌توان گفت همه آنان از موجودات دیگر پست‌تر یا با آنها مساوی‌اند (رجبی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۵۵ - ۱۵۶).

- نزاگفته نماند که در قرآن، آشکارا، از کرامت ذاتی انسان سخن رفته است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: وَبِهِرَاسِي، مَا فِرْزَنِيْدَانِ آدَمِ رَا  
گرامی داشتیم و آنان را در خیشکی و دریا پر مرکب‌ها نشانیدیم و از

چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم (اسراء: ۷۰).

این آیه از چند لحاظ دلالت بر کرامت ذاتی دارد:

(الف) اینکه کرامت همه افراد انسانی را مطرح می‌کند (قبلاً گفته شد که کرامت ذاتی برخلاف کرامت اکتسابی مربوط به همه افراد انسانی است).

(ب) در کرامت ذاتی، به برتری انسان از موجودات دیگر اشاره می‌شود. در آیه مزبور، جمله «عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» این ویژگی کرامت ذاتی را بیان داشته است.

(ج) جهت کرامت نیز می‌تواند مؤید این نکته باشد، زیرا انسان به جهت داشتن قدرت انتخاب و اراده است که توانایی دارد خشکی و دریا را دز نوردد و از گزیده روزی‌ها بهره‌مند گردد.

(د) با توجه به ادامه آیه، که خداوند نعمت‌های دنیا را یادآور می‌شود و بیان می‌کند که این نعمت‌ها اختصاص به مؤمنان ندارند، معلوم می‌شود این آیه در مقام بیان کرامت ذاتی است.

(ه) همچنین، روایات ذیل این آیه نیز بیانگر ذاتی بودن این نوع کرامت به‌نظر می‌رسند. برای مثال، در روایتی از حضرت علی علیه السلام آمده است: فی قوله تعالی: «لقد کرّمنا بنی آدم»، بقول: «فضلنا بنی آدم علی سائر الخلق...» (حسینی بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۲۸).

به هر روی، اصل کرامت در خیلی از مسائل اخلاقی و حقوقی کاربرد دارد؛ زیرا بر اساس این اصل، احترام به کرامت همه انسان‌ها لازم است و جز در مواردی که قرآن مجید و شرع مقدّس اجازه شکستن کرامت را داده‌اند، در موارد دیگر، هیچ‌کس حق شکستن کرامت انسان‌ها حتی غیرمسلمانان را ندارد. برای نمونه، در شرع مقدّس، اجازه کشتن کافران حربی داده شده است؛ اما این امر بدان معنا نیست که جایز باشد پیش از کشتن، به آنان توهین یا پس از کشتن، اعضای بدن آنان مثله و قطعه قطعه شود.

## ۵. اصل عدل

عدل یکی از اصول زیربنایی دین مبین اسلام شمرده می‌شود؛ از این رو این اصل در تمام احکام اسلامی از جمله احکام مربوط به غیرمسلمانان جاری است. در لغت‌نامه‌ها، واژگان «عدل» و «عدالت» به ضد جور، حکم به حق، حکم به مساوی بودن، میانه‌روی در امور، و امر متوسط بین دو طرف افراط و تفریط معنا شده‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق / ابن فارس، ۱۹۹۰م / ابن منظور، [بی تا] / جرجانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۷۰ / قاضی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۳۰۴). این واژگان، در اصطلاح شریعت، در معانی ذیل آمده‌اند: استقامت بر طریق حق (با دوری گزیدن از آنچه شرع ممنوع کرده است)، اجتناب از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره، و ادای حق افراد به آنان (اعطاء کل ذی حق حقه) (جرجانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۶۹ / قاضی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۳۰۵ / خرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۰۲). با توجه به اینکه در آیات قرآن یکی از مصادیق عدل را داوری عادلانه تشکیل می‌دهد (نساء: ۵۸)، و در برخی آیات بیان شده که عدالت به پرهیزگاری نزدیک‌تر است (مائده: ۸)، می‌توان نتیجه گرفت عدل و عدالت به معنای رعایت نمودن حقوق افراد و عطا کردن حق هر صاحب حقی به اوست؛ چراکه داوری در صورتی عادلانه خواهد بود که حق صاحب حق به وی داده شود؛ ضمناً؛ تقوا همان پرهیز از کارهای حرام و رعایت حق‌الله و حق‌الناس است؛ بنابراین عدالت به حقوق افراد بشر بر یکدیگر تکیه دارد و هرگونه افراط و تفریط و تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدل است.

برخی از اهل لغت، در معنای عدل، حکم به تساوی و نفی هرگونه تبعیض داده‌اند. اگر مقصود آنان از این تعریف این باشد که عدالت ایجاب می‌کند که هیچ‌گونه استحقاقی رعایت نشود و با یک چشم به همه کس نظر شود، این عدالت عین ظلم خواهد بود؛ ولی اگر مقصود این باشد که عدالت رعایت تساوی در زمینه استحقاق‌های مساوی است، معنای درستی خواهد بود و برگشت به معنای مطلوب از عدالت می‌کند که بیان شد.

تعریف دیگر "عدل" از زبان علمای مشهور این گونه است: «وضع الشيء في موضعه» که در مقابل "ظلم" به معنای «وضع الشيء في غير موضعه» قرار می‌گیرد (فیروزآبادی، ۱۴۱۲ ق). روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین را می‌توان تأییدکننده این برداشت از عدل دانست؛ برای نمونه، در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل شده است: «بالعدل قامت السموات والأرض»: با [اجرای] عدالت، آسمان‌ها و زمین پابرجاست (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۵، ذیل آیه ۷ الرحمن). بنا به این روایت، هر چیزی در این عالم در جای خودش قرار داده شده است. همچنین، در روایتی از امام علی ﷺ آمده است: «العدل يضع الأمور مواضعها» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، قصار الحكم ۴۲۷).

شایان ذکر است کلمه دیگری که در قرآن به همین اصل اشاره دارد واژه «قسط» است. شماری از لغت‌دانان این واژه را به بهره‌عادلانه فردی که عدالت درباره او رعایت می‌شود، معنا کرده (ابن منظور، [بی‌تا]) و شماری آن را با عدل به یک معنا دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ ق / ابن منظور، [بی‌تا] / ابن فارس، ۹۹۰ م). از آیاتی که موضوع واحدی دارند و یک بار تعبیر به قسط و بار دیگر تعبیر به عدل را به کار برده‌اند، شاید بتوان هم معنا بودن این دو واژه را استفاده کرد. برای نمونه، از قرآن است: داوری به عدل و داوری به قسط (نساء: ۵۸ / مانده: ۴۲)، عدل و قسط درباره ایتام (نساء: ۳ و ۱۳۵)، و عدل و قسط در آشتی میان دو طایفه (حجرات: ۹). ابوخلیل عسکری فرق میان قسط و عدل را چنین بیان می‌کند: قسط، به معنای عدل روشن و آشکار است؛ از این رو، مکیال و میزان را قسط نامند، زیرا که عدل را در وزن به تصویر می‌کشند تا آن را به وضوح ببینی (عسکری، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۹۴).

عدل یکی از صفات خداوند شمرده می‌شود. هدف از آمدن پیامبران و آوردن کتاب‌های آسمانی اجرای قسط و عدالت در میان جوامع بشری بوده است (حدید:

—۲۵—؛ برای مثال پیامبر اسلام ﷺ مأمور به اجرای عدالت در همه امور شده است.

(شوری: ۱۵/اعراف: ۲۹). از این رو، چنان که از آیات استفاده می شود، قسط و عدل به مورد خاصی محدود نشده و از مؤمنان خواسته شده است آن را در همه زمینها از جمله در مورد گفتار و کردار، ایتم، داوری، زنان و موارد دیگر رعایت کنند (نساء: ۳، ۵۸، ۱۲۷ و ۱۳۵/انعام: ۱۵۲ / بقره: ۲۸۲ / مائده: ۸ و ۹۵ / حجرات: ۹ / یونس: ۴۷ و ۵۴ / متحنه: ۸). پیامبر اسلام ﷺ از طرف خدای متعال مأمور شده است به مشرکان اعلام کند من فرمان یافته ام تا میان شما به عدل و داد رفتار کنم: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» (شوری: ۱۵). باز، در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»: همانا خداوند به عدل و داد و نیکوکاری فرمان می دهد (نحل: ۹۰). خداوند خطاب به پیامبر ﷺ، درباره داوری به عدل در میان کافران، فرموده است: «فَإِنْ جَاءَوَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: پس اگر نزد تو آمدند، [یا] میان آنان داوری کن یا از ایشان روی برتاب. و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زبانی به تو نخواهند رسانید و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می دارد (مائده: ۴۲). همچنین، در خطابی عمومی به همه انسانها اعلام می دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می کنید به عدالت داوری کنید (نساء: ۵۸). با توجه به اینکه تعبیر «الناس» شامل مسلمان و غیرمسلمان می شود و خطاب آیه خطابی عمومی به شمار می آید، همه حاکمان مأمور به داوری عادلانه در میان همه مردم هستند.

از آنچه گذشت این نتیجه به دست می آید که همان گونه که اجرای قسط و عدالت در مورد مسلمانان مطلوب خداوند متعال است، اجرای آن در مورد غیرمسلمانان از وظایف حاکم اسلامی و همه مسلمانان شمرده می شود و اختلافات گروهی نباید آنان را به ترک عدالت و عمل گناه وادار کند؛ از این رو، قرآن می فرماید:



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَيْكُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، به داد بر خیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (مانده: ۸).

خداوند در ابتدای این آیه به مؤمنان فرمان داده است که همواره عدالت را برپا دارند. سپس آنان را از انحراف از عدالت در گواهی (به علت دشمنی با یکی از دو طرف دعوا) نهی کرده است. بنابراین، کفر کافر مانع از اجرای عدالت درباره وی نمی‌شود (قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۲۵۴ / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۱۶۸). چنان‌که خداوند در آیه دیگری از قرآن درباره کافران معاهد می‌فرماید:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَكَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد (متحنه: ۸).

در این آیه، نیکی به کافران معاهد و رفتار عادلانه با آنان جایز دانسته شده است. آیاتی از قرآن کریم که ستمگران و ظالمان را مورد نکوهش قرار می‌دهند، این اصل را تأیید می‌کنند (انعام: ۲۱ و ۴۷ / فرقان: ۳۷).

#### ع اصل احسان

واژه «احسان» که در آیات فراوانی به آن اشاره شده، برگرفته از «حَسَن» در مقابل قبح است (فیومی، ۱۴۱۴ق / ابن فارس، ۱۹۹۰م). کلمه «حَسَن» در مقابل قَبِيح بَهْ كَار

می‌رود. واژه «احسان» به معنای نیکی نمودن و انجام دادن کار به بهترین شیوه است (طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۷۴ / فیض کاشانی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۱۱)؛ البته؛ برخی این واژه را به «رساندن نفع حَسَن به غیر» معنا کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۸۸). برای روشن‌تر شدن معنای احسان، شایسته است به مواردی از کاربرد این کلمه در آیات پردازیم. در آیات قرآن، انفاق (در زمان آسانی و سختی)، فروخوردن خشم، گذشت از مردم، احترام به پدر و مادر، و... از مصادیق احسان شمرده شده‌اند (آل عمران: ۱۳۴ / مائده: ۱۳ / اسراء: ۲۳ / احقاف: ۱۵)؛ بنابراین، احسان به این معناست که خیری را با خیری بیشتر از آن جبران کنیم و شری را با شری کمتر از آن تلافی نماییم.

حال، از نگاه قرآن، قلمرو اصل احسان تا کجاست؟ آیا اصل احسان همه غیرمسلمانان را شامل می‌شود یا این اصل فقط مربوط به مسالمن در حال صلح با مسلمانان است؟

در آیات فراوانی از قرآن، خداوند متعال دارای رحمت عامه معرفی و یکی از صفات او، همانا، برّ (نیکوکاری) دانسته شده است. برای مثال، خداوند پیامبر اکرم ﷺ را رحمتی برای جهانیان فرستاده و به آن حضرت دستور داده است: نیکی کن، چنان‌که خدا به تو نیکی کرده است (طور: ۲۸ / انبیاء: ۱۰۷ / قصص: ۷۷). همچنین، در آیاتی چند، به صورت مطلق بر صله رحم با خویشاوندان تأکید شده است (نساء: ۱ / بقره: ۲۷ / رعد: ۲۱). بر اساس آیات قرآن، کسانی که باید مورد برّ و احسان واقع شوند، به ترتیب اهمیت و نزدیکی به انسان، عبارت‌اند از: پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان، همسایه‌های نزدیک، همسایه‌های دور، و کاروان هم‌نشین. قرآن می‌فرماید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِالْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا

مَلَكَتْ أَيْمَانَكُمْ: و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و نه پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد (نساء: ۳۶).

اولاً از میان موارد یادشده، بر مورد نخست تأکید بیشتری صورت گرفته است (بقره: ۸۳، ۱۸۰ و ۲۱۵ / انعام: ۱۵۱ / اسراء: ۲۳ / احقاف: ۱۵)؛ به طوری که خداوند پس از سفارش درباره همه پدرها و مادرها، راجع به والدین مشرک که سعی در امر مشرک کردن فرزند خویش دارند، به برخورد نیکو و پسندیده توصیه نموده و فرموده است:

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَكْرُوفًا»؛ و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر؛ [ولی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن (لقمان: ۱۵).

ثانیاً موارد یادشده به صورت مطلق بیان شده و به مسلمانان اختصاص داده نشده‌اند.

از این گذشته، در آیاتی از قرآن، تأکید فراوانی بر احسان شده و قید خاصی نیز درباره آن نیامده است. همچنین، در آیات بی‌شماری، از محسنان تعریف و تمجید شده است (بقره: ۱۱۲ / آل عمران: ۱۴۸ / مائده: ۸۵ و ۹۳ / انعام: ۸۴ / نحل: ۱۲۸ / اعراف: ۵۶ / توبه: ۱۲۰ و...). خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰). خداوند، پس از معرفی کسانی که باید مورد احسان قرار گیرند، می‌فرماید: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳). با توجه به تعبیر «ناس»، این جمله کنایه از حسن معاشرت با همه مردم اعم از مؤمن و کافر است؛ با این حال اگر غیرمسلمان از محاربین باشد، دشمن خدا و رسول شمرده می‌شود و بر و احسان و صلح شامل او نمی‌شود؛ بنابراین اصل «احسان» در مورد آن گروه از

غیرمسلمانان جاری است که از محاربین نباشند، بلکه از مسالمن باشند. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، خداوند در قرآن فرموده است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد (متحنه: ۸).

با توجه به سیاق کلی آیات ابتدایی این سوره که در نهی مسلمانان از دوستی با مشرکان است، و با توجه به ویژگی‌های یادشده از افرادی خاص در این آیه و آیه بعدی، منظور از کسانی که با مسلمانان نجنگیده و آنان را از دیارشان بیرون نکرده‌اند کافرانی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان پیمان بسته‌اند که با آنان جنگ نکنند، آنان را بیرون نرانند و به دشمنان آنان یاری نرسانند. خداوند در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که با این گروه از کافران به نیکی و با عدالت رفتار کنند. گفتنی است، بیشتر مفسران نیز این افراد را کافران معاهد دانسته‌اند (ر. ک به: طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۵، ص ۲۷۲ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۹، ص ۲۶۸ / مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۶ش، ج ۲۴، ص ۲۹-۳۱ / قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۸، ص ۵۹ / زهیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۷، ص ۱۳۵ / شوکانی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۲۵۴ / فخررازی، [بی‌تا]، ج ۲۹، ص ۳۰۳)؛ بنابراین، هر غیرمسلمانی که ویژگی‌های یادشده در آیه را دارا باشد، مورد نیکی و احسان مسلمانان است.

البته ناگفته نماند بر اساس مفهوم این‌گونه آیات، خداوند فقط نیکی و احسان به اهل ذمه و معاهدین را به مسلمانان توصیه کرده، ولی اجازه دوستی با کافران را نداده است؛ زیرا احسان و عدالت با دوستی تفاوت دارد: بدون دوستی نیز احسان و عدالت امکان‌پذیر است. چنان‌که در تبیین «اصل تألیف قلوب» گذشت، احسان و

عدالت ممکن است با انگیزه‌های گوناگونی انجام پذیرد؛ مانند اینکه فرد مسلمان به کافر احسان می‌کند تا وی را به اسلام جذب کند (فخررازی، [بی‌تا]، ج ۲۹، ص ۳۰۳)؛

بدین ترتیب، گذشته از مستمندان و محرومان جامعه اسلامی، اصل احسان در ارتباط با جوامع خارج از جامعه اسلامی و غیرمسلمانان داخل جامعه اسلامی یعنی غیرحربی از کافران نیز قابل طرح است؛ برای مثال، اگر غیرمسلمانانی که با مسلمانان معاهده و پیمان دارند دچار قحطی و خشکسالی یا سیل و زلزله و مانند این مشکلات شوند، اصل احسان اقتضا می‌کند که مسلمانان به آن غیرمسلمانان احسان کنند.

#### ۷. اصل وفای به عهد

گرچه وفای به عهد را مصداقی از عدل و احسان می‌دانند، با توجه به تأکید فراوان قرآن بر آن، در این نوشتار به عنوان اصلی مستقل قلمداد می‌شود. واژه «عهد» به معنای حفظ و رعایت نمودن پی در پی چیزی دانسته شده است. این واژه، در اصطلاح شرع، به چیزی مانند نذر و سوگند گفته می‌شود که انسان با صیغه به آن ملتزم شده است (ابن فارس، ۱۹۹۰م / فیومی، ۱۴۱۴ق / راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق / جرجانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۸۱ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۵، ص ۸). البته، در معنای وسیع، «عهد» مطلق تکلیف‌های انسان‌ها اعم از اجرای دستورهای پروردگار، ادای نذرها، و وفای به پیمان‌ها را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۹۸). واژه دیگری که به این معنا اشاره دارد، واژه «عقد» است. این واژه در اصل به معنای بستن و گره زدن چیزی به چیزی دیگر است، به گونه‌ای که آن دو چیز به خودی خود از یکدیگر جدا نشوند؛ بنابراین واژه مزبور در ابتدا در امور مادی کاربرد داشته، سپس به طور استعاره در امور معنوی نیز به کار رفته است؛ مانند عقد بیع (پیمان خرید و فروش و هر پیمان دیگر) (ابن فارس، ۱۹۹۰م / فیومی، ۱۴۱۴ق / راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق / جرجانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۷۵ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۱۶۷).

در فرق میان عهد و عقد گفته‌اند: عقد دوطرفه است و در آن، با توجه به معنای لغوی، استواری وجود دارد؛ ولی عهد ممکن است یک‌طرفه باشد، مانند

اینکه کسی با خودش عهد می‌بندد که فلان کار را انجام ندهد. بنابراین، «عقد» همان عهد مؤکد میان دو نفر است (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۱۵۰). وقتی از حضرت امام صادق علیه السلام درباره معنای واژه «عقود» در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده: ۱) سؤال شد، آن حضرت «عهدها» را معنای این واژه دانست.

معاهداتی که بین مردم بسته می‌شود از چند فرض خارج نیست: یا میان دو نفر حقیقی (دو انسان) یا دو نفر حقوقی (دو دولت) است یا بین افراد و دولت‌ها. از آنجا که شکستن عهد نوعی مکر و حيله به حساب می‌آید و موجب پایمال شدن حقوق افراد می‌شود، عقل انسانی حکم به لزوم وفای به عهد می‌کند؛ از این رو، در قرآن، التزام به عهد امری ضروری دانسته و در آیات فراوانی بر وفای به عهد و عقد در همه مصادیق آن تأکید شده است. بدین منظور، خداوند در این باره به شدت سختگیری کرده و پیمان‌شکنان را نکوهیده و به آنان وعده عذاب سخت داده است؛ برعکس، کسانی را که به عهد خویش وفا می‌کنند، مدح کرده است. به هر ترتیب، آیاتی از قرآن را که در زمینه وفای به عهد هستند می‌توان در دو دسته مورد بررسی قرار داد: الف) مطلق معاهدات؛ ب) خصوص معاهدات بین‌المللی. الف) مطلق معاهدات: در بسیاری از آیات قرآن، با عبارتهای مختلف، بر وفای به عهد و عقد تأکید شده است (نحل: ۹۱ / انعام: ۱۵۲ / بقره: ۱۷۷ / رعد: ۲۰ / احزاب: ۱۵). از این گونه آیات است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به قراردادهای خود وفا کنید (مانده: ۱).

واژه «عقود» جمع واژه «عقد» شمرده می‌شود. با توجه به اینکه جمع همراه با «ال» مفید عموم است، «العقود» هر عقدی را شامل می‌شود؛ چه این عقد در میان خود مسلمانان باشد، چه بین مسلمانان و غیرمسلمانان بسته شود.

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پریشانی خواهد شد (اسراء: ۳۴).

این آیه عهد فردی را که فرد با فرد و عهد اجتماعی را که ملتی با ملتی دیگر می‌بندد شامل می‌شود. گفتنی است از نگاه دین، وفای به عهد اجتماعی از وفای به عهد فردی مهم‌تر است؛ چراکه زیان شکستن عهد اجتماعی دامنگیر همه می‌شود. خداوند متعال، در این آیه، از مردمان می‌خواهد به عهد خویش پایبند باشند؛ زیرا از عهد و پیمان بازخواست خواهد شد. در پاره‌ای از آیات قرآن، پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق، از ویژگی‌های مؤمنان و نمازگزاران شمرده شده است؛ گویی این خصیصه از ایمان سرچشمه می‌گیرد و در مقابل، پایبند نبودن به عهد و پیمان نشان از نقص یا فقدان ایمان می‌دهد:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»؛ و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند (مؤمنون: ۸ / معارج: ۳۲).

ب) خصوص معاهدات بین‌المللی: در برخی از آیات قرآن، از التزام به قراردادهای و پیمان‌های میان مسلمانان و غیرمسلمانان سخن به میان آمده و از همگان خواسته شده است که به این نوع از قراردادهای پایبند باشند. برای مثال، خداوند می‌فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند، پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید؛ چراکه خدا پرهیزگاران را دوست دارد (توبه: ۴).

خداوند متعال در نخستین آیات این سوره که پس از فتح مکه نازل شد، بیزاری خود و رسولش را از مشرکان اعلام کرده و فرموده است: «بِرَاءةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...»؛ [این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهد] است از

طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اید. اما، در آیه چهارم - که موضوع بحث ماست - حکم یادشده را از مشرکانی که با مسلمانان عهدی داشته و آن را به هیچ وجه نقض نکرده‌اند استثنا کرده و به مسلمانان اجازه نداده است با این مشرکان برخورد نامناسبی داشته باشند، در حالی که هیچ مانعی در راه مسلمانان نبود که عهد آنان را بشکنند.

شایان ذکر است مراد از «لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً» این است که مشرکان عهد خویش را به طور مستقیم و با کشتار مسلمانان نشکسته باشند. همچنین، مراد از «وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً» این است که مشرکان به طور غیرمستقیم و به یاری دشمنان مسلمانان، بر ضد آنان، عهد خویش را نشکسته باشند (ر.ک به: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۹، ص ۱۵۴ / زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۴۶ / بیضاری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۸ / ابن عربی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۵۶).

بنابراین، التزام به قراردادهای بین‌المللی مورد تأکید قرآن می‌نماید؛ تا جایی که به مسلمانان دستور داده شده است در صورتی که طرف قرارداد مشرکان قرار گرفتند، تا زمانی که آنها به عهد خود پایبند ماندند، ایشان نیز به عهد خود پایبند بمانند و از تقوای الهی خارج نشوند:

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»: مگر با کسانی که کنار مسجد الحرام پیمان بسته‌اید؛ پس، تا با شما [بر سر عهد] پایدارند، با آنان پایدار باشید؛ زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد (توبه: ۷).

خداوند در آیه دیگری، پس از آنکه به دستگیر نمودن و کشتن مشرکان منافق فرمان می‌دهد، دو گروه را از این حکم استثنا می‌نماید و می‌فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ بِيْئَاتٍ أَوْ جَاؤُوكُمْ خَصْرَتٍ صُدُّوهُمْ أَنَّ يَفْتَلُوْكُمْ أَوْ يَفْتَلَوْا قَوْمَهُمْ...»: مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان



پیمانی است پیوند داشته باشند، یا نزد شما بیایند در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود به تنگ آمده باشد (نساء: ۹۰).

گفتنی است «میثاق» در این آیه به پیمانی گفته می‌شود که همراه با سواگند باشد (ابن فارس، ۱۹۹۰م / ابن منظور، [بی‌تا] / راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق). دو گروهی که در این آیه، از حکم آیه سابق استثناء شده‌اند عبارت‌اند از:

الف) مشرکانی که میان قوم آنان و قومی که با مسلمانان پیمان صلح دارند رابطه‌ای است که آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به طوری که اگر به هر یک از دو قوم حمله شود، دیگری به یاری‌اش می‌شتابد.

ب) مشرکانی که از جنگ با مسلمانان و قوم خود به تنگ آمده‌اند و پیشنهاد پایان دادن به جنگ را دارند (طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۲۸ / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۸۷).

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، در آیات قرآن، تأکید بسیاری بر وفای به عهد شده است؛ تا آنجا که بر اساس قرآن اگر مسلمان غیرمهاجر از مهاجران تقاضای یاری کند، در صورتی که بر ضد دشمنی باشد که با مسلمانان عهد و پیمان دارد، یاری مسلمان غیرمهاجر جایز نخواهد بود. (انفال: ۷۲). بر همین اساس، شکستن عهد از ویژگی‌های فاسقان به حساب آمده (بقره: ۲۷ / اعراف: ۱۰۲) و پایبند بودن به عهد مصداق بر معرفی شده است (بقره: ۱۷۷). همچنین، در روایات رسیده از معصومان نیز تأکید فراوانی بر وفای به عهد شده است؛ برای نمونه، در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «المؤمنون عند شروطهم... و العهد فرض مسئول» (مجلسی، ۱۳۷۶ق، ج ۴۹، ص ۱۶۲ و ج ۷۵، ص ۹۶ و ج ۷۷، ص ۱۶۷).

بدین ترتیب، بنا به آیات شریفه قرآن کریم، واجب است هر نوع عهد و پیمان مانند عقد مهاده و صلح، عقد ذمه، عقد امان، عقد تحکیم (عقد العهد علی حکم الامام)، قرارداد ارضی (نوعی صلح بر روی زمین)، و عقود معین مالی از جمله عقد تجارت، شرکت، اجاره، رهن و... (عمید زنجانی، ۱۳۷۳ش، ص ۹) به جا آورده

شود؛ چه فردی باشد چه گروهی، چه میان خود مسلمانان بسته شود چه بین مسلمانان و غیرمسلمانان، چه به زیان کسی که پیمان بسته است باشد چه به سود وی. از منظر قرآن، فقط در صورتی پایبندی به عهد و پیمان ضروری نیست که طرف مقابل پیمان شکنی کرده باشد (انفال: ۵۶ - ۵۸ / توبه: ۱۲).

#### ۸ اصل پرهیز از فساد بر روی زمین و احترام به خون انسان‌ها

یکی دیگر از اصولی که در آیین همزیستی با غیرمسلمانان، از آیات قرآن برداشت می‌شود قاعده پرهیز از فساد بر روی زمین و احترام به خون انسان‌هاست. ممنوع بودن فساد و خونریزی نابه‌حق ریشه فطری دارد؛ زیرا، سرشت پاک هر انسان او را به کارهای پسندیده دعوت و از ناپسندهایی چون آدم‌کشی نابه‌حق منع می‌کند. از آنجا که دین اسلام و دیگر ادیان توحیدی منطبق با فطرت پاک و عقل سلیم بشری هستند، به شدت با فساد و نسل‌کشی به مخالفت برخاسته‌اند (بقره: ۶۰ / هود: ۸۵ / عنکبوت: ۳۶ / اعراف: ۵۶ و ۸۵). خداوند متعال در آیات شریفه قرآن کریم به تباہکاران وعده عذاب داده و اعلام داشته است که آنان از رحمت خداوند به دور هستند (رعد: ۲۵) و خداوند تباہی و تباہکاران را دوست ندارد (مائده: ۶۴ / بقره: ۲۰۵ / قصص: ۷۷)، چراکه فساد ویژگی سخت‌ترین دشمنان، منافقان، و اسراف‌کاران است (بقره: ۱۲، ۲۰۴ و ۲۰۵ / شعراء: ۱۵۲). شایان ذکر است، خداوند تازیانه عذاب را به علت تباہکاری فرعونیان بر آنان فرود آورد و عذاب کافران نیز به جهت همین کارشان افزوده خواهد شد (فجر: ۱۲ / نحل: ۸۸). همچنین، دین مقدس اسلام به شدت با مصادیق فساد از جمله آدم‌کشی و نیز «زنده به گور کردن دختران» مبارزه کرده<sup>۹</sup> و آدم‌کشی نابه‌حق را به مثابه کشتار همه مردم دانسته است (انعام: ۱۴۰

و ۱۵۱ / اسراء: ۳۱ / نساء: ۹۳ / ممتحنه: ۱۲ / تکویر: ۹ / مائده: ۳۲ و...؛ از این رو برای نمونه، به چند مورد از آیات یادشده اشاره می‌کنیم:

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»؛ و در زمین، پس از اصلاح آن، فساد مکنید و با بیم و امید، او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (اعراف: ۵۶).

«وَلَا تَتْلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید! اینهاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است، باشد که بیندیشید (انعام: ۱۵۱ / اسراء: ۳۳).

بر اساس همین اصل بود که وقتی حکم جهاد در اسلام صادر شد، قیدهایی برای آن معین گردید تا جهاد در راه خدا با جنگ‌هایی که به طمع دستیابی به اموال مردم یا منافع ملت‌ها و یا اهداف دیگر صورت می‌پذیرند فرق داشته باشد و منجر به فساد و تباهی نشود.

#### ۹. اصل مقابله به مثل

یکی از اصول اساسی در ارتباط با غیرمسلمانان رعایت اصل کلی مقابله به مثل است. مفهوم مقابله به مثل این است که تعدی را باید با تعدی پاسخ داد. البته، اسلام افراد را از تعدی و تجاوز منع فرموده و این عمل را از کارهای ناپسند و حرام شمرده و اعلام داشته است که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد (بقره: ۱۹۰ و ۲۲۹ / مائده: ۲ و ۸۷ / اعراف: ۵۵)؛ با این حال، از نظر اسلام، تعدی در صورتی ناپسند است که در پاسخ به تعدی دشمن نباشد. در صورت مبادرت دشمن به تعدی، برای رها شدن از ذلت بندگی و بیرون آمدن از زیر بار ستم، اسلام تعدی را روا دانسته است. این نوع تعدی در حقیقت تعدی نیست، بلکه جزای تعدی است؛ از این رو، ظلم شمرده نمی‌شود و عین عدل قلمداد می‌شود. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَانقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ این ماه حرام در

برابر آن ماه حرام است و [هتک] حرمت‌ها قصاص دارد. پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوای پیشگان است (بقره: ۱۹۴).

واژه «حرمت» در این آیه، جمع حرمت است و حرمت به چیزی گفته می‌شود که احترام آن لازم باشد و اهانت به آن جایز نباشد (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۸۷ / فیومی، ۱۴۱۴ق / فرامیدی، ۱۴۱۴ق). همان‌گونه که می‌دانیم، ماه‌های حرام و همچنین مسجدالحرام از مصداق‌های حرمت شمرده می‌شوند. در روایات تفسیری ذیل این آیه آمده است: «عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ أَيُّ تَعَدِّي بِهِمُ الْمُسْلِمُونَ بِالْقِتَالِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمُشْرِكُونَ ابْتَدَءُوا بِهِمْ بِاسْتِحْلَالِهِمْ وَ رَأَى الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُمْ يَظْهَرُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ» (عیاشی، [بی‌نا]، ج ۱، ص ۲۵)؛ «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)... قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَتَلَ فِي الْحَرَمِ أَوْ سَرَقَ قَالَ يُقَامُ عَلَيْهِ الْخَدُّ فِي الْحَرَمِ صَاحِرًا إِنَّهُ لَمْ يَرَ لِلْحَرَمِ حُرْمَةً وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى "فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ". فَقَالَ هَذَا هُوَ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (کلینی، ۱۳۷۷ق، ج ۴، ص ۲۲۷). بر اساس آیه یادشده و نیز این روایات، اگر مشرکان حرمت ماه حرام را نگه نداشتند و در آن ماه، با مسلمانان جنگیدند یا در مسجدالحرام به جنگ با مسلمانان پرداختند، جایز است مسلمانان نیز در مقام دفاع از خویش و پاسخ به تجاوز مشرکان، در همان ماه حرام یا در مسجدالحرام، با آنان جنگ کنند و این عمل مؤمنان موجب هتک حرمت نمی‌شود؛ چراکه در پاسخ به تجاوز و برای امتثال فرمان خدا بوده است.

خداوند، در آیه مزبور، قاعده‌ای/عمومی را طرح می‌فرماید: «وَ الْحُرْمَاتُ

قِصَاصٌ». شایان ذکر است واژه «قصاص» از لفظ «قص» به معنای «پیروی کردن»

گرفته شده است: سرگذشت را قصه گویند، چون گوینده آن را دنبال می‌کند؛

مقابله به مثل در جنایت را قصاص گویند، چون قصاص‌کننده در پی آن است

(فیومی، ۱۴۱۴ق / ابن فارس، ۱۹۹۰م / طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۴۵۳). بنابراین، معنای قاعده عمومی یادشده این است که اگر کسی به آنچه احترامش لازم است احترام نکند، طرف مقابل وی نیز مجبور به احترام نیست؛ از این رو اگر کسی به عمد مرتکب جنایتی شود، لازم است با او مقابله به مثل صورت گیرد. در ادامه همین آیه، خداوند ملاک قاعده یادشده را با بیانی شیوا و عمومی تبیین می‌کند که ملاک این قاعده جواز تعدی به مثل است. همچنین، در این آیه، خداوند مؤمنان را به تقوای الهی سفارش می‌کند تا مبادا در مقابله به مثل از اندازه بگذرند که این کار مطلوب خداوند نیست و مصداق ظلم به حساب می‌آید (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۸۷ / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۶۳ / آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۶ / قرطبی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۵۵). آیه دیگری اصل یادشده را با واژگانی دیگر بیان می‌فرماید:

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» و اگر عقوبت کردید، همان‌گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید، [متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است (نحل: ۱۲۶).

گفتنی است واژگان «عقوبت» و «عقاب» فقط در مورد عذاب به کار می‌روند؛ برخلاف «عقب» و «عقبی» که اختصاص به پاداش دارند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق). معنای دقیق آیه یادشده از این قرار است: ای مؤمنان، اگر خواستید کافران را به سبب اینکه شما را عقاب کرده‌اند عقاب کنید، این کار جایز است؛ ولی رعایت انصاف را بکنید و همان‌گونه که آنها شما را عقاب کرده‌اند عقابشان کنید، نه بیشتر. البته، چنین عقابی واجب نیست؛ شما می‌توانید در مقام تلافی برنیایید و صبر کنید که این تصمیم بهتر است، زیرا با این تصمیم شاید کافران را متنبه سازید.

خداوند در آیه دیگری، ضمن تأکید بر اصل مورد بحث، به کسانی که اعمو را به جای انتقام پیشه می‌سازند، وعده زیبایی می‌دهد و می‌فرماید:

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»  
و جزای بدی مانند آن بدی است؛ پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند پاداش او  
بر [عهده] خداست. به راستی، او ستمگران را دوست نمی‌دارد (شوری: ۴۰).

بر اساس این آیه، انتقام مظلوم از ظالم جایز است و نمی‌توان آن را ظلم دانست.  
ناگفته نماند که در انجیل ساختگی کنونی، حکم قصاص و مقابله به مثل  
تحریف شده و در این باره، چنین آمده است: شنیده‌اید که گفته شده است چشمی  
به چشمی و دندانی به دندانی؟ لکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید،  
بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و  
اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو  
واگذار... (کتاب مقدس، ۱۹۸۷ م، انجیل متی / فراز ۴۰ ص ۷)؛ ولی ما معتقدیم تمام ادیان  
توحیدی بر این مبنا استوار بوده‌اند. بر اساس قرآن، حکم قصاص، حکم الهی در  
تورات موسی علیه السلام بوده است: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ  
الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ  
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مانده: ۴۵). و در آن [تورات] بر  
آنان این حکم را نوشتیم که تن را به تن و چشم را به چشم و بینی و گوش را  
به گوش و دندان را به دندان و زخمها را قصاص است و هر که آن قصاص را  
ببخشد کفاره‌ای برای [گناهان] اوست و هر که بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند  
پس اینانند ستمکاران.

#### ۱۰. اصل نفی سلطه کافران بر مسلمانان (نفی سبیل)

خداوند متعال در قرآن کریم، در سوره نساء (آیه ۱۴۱)، قاعده دیگری را درباره  
چگونگی همزیستی مسلمانان با غیرمسلمانان وضع می‌فرماید: «وَلَكِنْ يَجْعَلُ اللَّهُ

لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ و خداوند هرگز، بر [زیان] مؤمنان، برای کافران راه  
[تسلطی] قرار نداده است.

جمله مزبور خبریه است و با «لن» نافی، که دلالت بر نفی ابد می‌کند (جامع‌المقدمات، [بی‌تا]، ص ۵۸۱)، به طور مؤکد از یک واقعیت (عدم سلطه کافران بر مؤمنان) خبر می‌دهد. ناگفته نماند که در این آیه، واژه «سبیل» به معنای طریق و راه (ابن فارس، ۱۹۹۰م / فیومی، ۱۴۱۴ق / راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق) و واژه «علی» به معنای قدرت تصرف یا به معنای ضرر است. از آنجا که کلمه «سبیل» نکره در سیاق نفی، و مفید عموم است (رشید رضا، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۴۶۶) از این آیه استفاده نمی‌شود که خداوند متعال هرگز - نه در گذشته و نه در آینده - برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط بازنگذاشته است و بازخواهد گذاشت (مصطفوی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۹۹).

شایان ذکر است اصل یادشده بر تمام اصول دیگر حاکمیت دارد و همه روابط باید بر اساس این اصل برنامه‌ریزی شوند. بر اساس این اصل، رابطه مسلمانان با کافران نباید به گونه‌ای باشد که مسلمانان زیردست قرار بگیرند و نوعی سیادت و برتری برای کافران به وجود آید؛ بلکه در این رابطه باید سیادت و برتری اسلام و مسلمانان محفوظ باقی بماند. بنابراین، در هر نوع ارتباطی میان دو گروه از مسلمانان و غیر آن، اگر احساس شود که به این اصل عمل نمی‌شود و جامعه اسلامی به جامعه کفر وابستگی پیدا می‌کند، اصل مذکور اقتضا می‌کند که جامعه اسلامی هرچه سریع‌تر خود را از این وابستگی برهاند و سیادت اسلام را به جامعه برگرداند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸ش، ج ۳، ص ۴۱۵).

#### ۱۱. اصل عدم موالات مسلمانان با کافران

در کتاب‌های لغت، واژه «ولی» به معانی ذیل آمده است: قریب (ابن فارس، ۱۹۹۰م / فیومی، ۱۴۱۴ق / طریحی، ۱۹۸۵م)، محب (فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق)، ناصر (ابن منظور، [بی‌تا] / فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق / طریحی، ۱۹۸۵م)، تابع (ابن منظور، [بی‌تا] / فیومی، ۱۴۱۴ق)، صدیق (ابن منظور، [بی‌تا] / فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق) و امیر (طریحی، ۱۹۸۵م). معنای جامعی که دربرگیرنده همه این معانی باشد نوعی نزدیک شدن چیزی به چیزی است؛ به گونه‌ای که

موانع و پرده‌های میان آن دو در جهتی که باعث نزدیکی است برداشته شود. بعدها این کلمه به طور استعاره بر دو چیزی اطلاق شده است که به هر شکلی اعم از نسبی، سببی، مکانی، مقامی و... به یکدیگر نزدیک باشند؛ از این رو به هریک از طرفین ولایت، «ولی» گفته می‌شود و این اطلاق مخصوصاً با نظر به این نکته است که هر کدام از دو طرف نوعی وابستگی به طرف دیگر دارد که دیگران ندارند. اگر این وابستگی و نزدیکی در زمینه کمک و یاری باشد، «ولی» کمک‌کننده‌ای خواهد بود که هیچ مانعی وی را از یاری کسی که به او نزدیک شده است باز نمی‌دارد و اگر این نزدیکی در جهت انس و محبت باشد، «ولی» آن محبوبی خواهد بود که انسان نمی‌تواند خود را در برابر اراده و خواسته او نگه دارد و اگر نزدیکی بنا بر نسبت باشد، «ولی» آن کسی خواهد بود که ارث می‌برد و چیزی مانع ارث او نمی‌شود و سرانجام، اگر این نزدیکی در جهت فرمانبرداری باشد، «ولی» آن کسی خواهد بود که به هر که بخواهد می‌تواند دستور دهد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق / طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۴۱ و ج ۱۰، ص ۸۸). البته، دیدگاه‌ها در این باره به همین موارد محدود نمی‌شوند؛ برای مثال، برخی از بزرگان، پس از بیان بیست و هفت معنا برای مولی، استعمال مولی در معانی یادشده را از باب اشتراک معنوی دانسته و جامع را اولی بالشیء شمرده‌اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۴۰ - ۶۵۰).

بنابراین، «موالات» معنای اصلی واحدی دارد، ولی ممکن است موارد استعمال متعددی داشته باشد؛ معنای هریک از موارد استعمال را می‌توان از روی نشانه‌های هریک تشخیص داد. البته، همه این مصادیق دلالت بر قرب به چیزی دارند، در مقابل «معادات» که به معنای تباعد و دشمنی است. از تدبّر در آیات قرآن به

دست می‌آید که از نظر اسلام، دو نوع موالات وجود دارد: منفی و مثبت؛ از این رو، مسلمانان از طرفی فرمان یافته‌اند که نوعی موالات را بپذیرند و بدان



اهتمام ورزند و از طرفی دستور یافته‌اند که نوعی دیگر از موالات را نپذیرند و ترک کنند.

یکی از اصولی که در آیین همزیستی مسلمانان با ملل غیرمسلمان باید به آن توجه شود قاعده عدم موالات مسلمانان با کافران است. این قاعده از لوازم توحید شمرده می‌شود و در آیات فراوانی، به خصوص آیات مدنی - که پس از قوت گرفتن دین اسلام و مسلمانان نازل شده‌اند - به گونه‌های مختلفی گوشزد شده است. پرسش‌هایی که ممکن است در این باره پیش‌روی ما قرار بگیرند عبارت‌اند از: معنای عدم موالات با کافران چیست؟ دامنه این اصل تا کجاست؟ آیا موالات با منافقان و اهل کتاب از نوع موالات منفی است یا اینکه موالات منفی فقط شامل موالات با مشرکان است؟ برای دستیابی به پاسخ صحیح پرسش‌های یادشده، لازم است به بررسی آیاتی پردازیم که اصل عدم موالات با کافران را طرح کرده‌اند. گفتنی است که در آیات قرآن، کافران به دو گروه اهل کتاب (یهود و نصاری) و غیر اهل کتاب تقسیم شده‌اند. در بسیاری از آیات، از ولایت یهود و نصاری به‌طور خاص و کافران به‌طور عام نهی شده است (نساء: ۱۳۹ و ۱۴۴ / آل عمران: ۲۸ و ۱۱۸ / مائده: ۵۷، ۸۰ و ۸۱ / توبه: ۲۳ / مجادله: ۱۴ و ۲۲ / متحنه: ۱، ۹ و ۱۳).

#### الف) یهود و نصاری

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند. و هرکس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید (مائده: ۵۱).

شایان ذکر است واژه «اتخاذ» به معنای اعتماد کردن به چیزی به‌منظور مهیا نمودن

آن برای کاری است (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۲۰۵). با توجه به آیه بعدی،\* روشن می‌شود مراد از ولایت یهود و نصاری در این آیه ولایتی است که موجب نزدیکی و پیوستگی می‌شود. مسلمانانی که به سوی این ولایت می‌رفتند این عذر را می‌آوردند که چون می‌ترسیم از ناحیه گروه‌های یادشده به ما آسیب برسد یا آنها بر ما مسلط شوند، به آنان نزدیک می‌شویم تا از یاری‌شان بهره‌برداری کنیم. از این‌رو، ولایت در آیه مزبور به معنای ولایت محبت و نصرت است.

همچنین، جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» قرینه‌ای است بر اینکه ولایت در ابتدای این آیه به معنای محبت و دوستی است، نه عهد و پیمان؛ چراکه معنا ندارد گفته شود: با یهود و نصاری پیمان کمک نندید، زیرا آنان خودشان با یکدیگر پیمان دارند. بلکه آنچه باعث ایجاد وحدت میان آنان می‌شود ولایت و محبت قومی، ملی و دینی است، نه ولایت پیمان و عهد. قرینه دیگر بر معنای مورد نظر از ولایت، همانا، جمله «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» است؛ زیرا محبت و دوستی است که موجب می‌شود قلب‌ها به یکدیگر نزدیک، و اخلاق و کردار انسان‌ها به هم مربوط شوند (طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۴۰۱).

بنابراین، معنای ولایت در آیه همان ولایت دوستی، محبت و نصرت است؛ چنان‌که خیلی از مفسران در این مورد همین معنا را پذیرفته‌اند (ر.ک به: طوسی «ب»، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۵۵۰ / فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۱ / قمی مشهدی، ۱۳۶۶ش، ج ۴، ص ۱۳۶ / آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۲۹ / زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۴۳ / فخر رازی، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۱۶).

### ب) کافران

یکی از آیاتی که به طور عام از ولایت کافران اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب (مشرکان) نهی کرده، عبارت است از:

\* «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيبُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ تَادِمِينَ» (مانده: ۵۲).

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»: مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز، [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند و بازگشت همه به سوی خداست (آل عمران: ۲۸).

در این آیه، قید «مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» علت نهی از ولایت و دوستی با کافران دانسته شده است؛ زیرا جدایی از اهل ایمان و پیوستن به کافران به معنای تهی شدن از ایمان است و دو صفت کفر و ایمان به سبب تباین کلی با یکدیگر قابل جمع شدن نیستند. اگر مؤمنان به محبت و مودت کافران دچار شوند، خواسته یا ناخواسته، از اخلاق ایشان تأثیر خواهند پذیرفت و از معارف و سایر شئون ایمانی خویش دست خواهند کشید؛ وقتی ویژگی‌های ایمانی از دست بروند، اصل ایمان نیز رخت برمی‌بندد. از این رو، در آیه مزبور، پس از نهی از دوستی با کافران، جمله «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» بیان شده است؛ یعنی کسی که کافران را دوستان خود قرار دهد در هیچ مأمنی از خدا قرار ندارد، بلکه در شمار کافران قرار دارد. چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، خداوند متعال در سوره مائده فرموده است: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ». ناگفته نماند که آیه یادشده، حکم «تقیه» را استثنا کرده است؛ زیرا، در تقیه، فقط ظاهر دوستی برقرار می‌شود و تقیه‌کننده، در حقیقت، دوستی کافر را اختیار نمی‌کند تا این دوستی در دل او اثر کند.

همچنین، خداوند متعال با جمله «وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ» مسلمانان را از کفر نافرمانی خود می‌ترساند و به آنان هشدار می‌دهد که مبدا کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند. ترساندن مسلمانان از چنین کاری با این هدف صورت می‌گیرد که عظمت گناه یادشده به آنان فهمانده شود. از این رو، خداوند در آیه

بعدی برای تأکید بیشتر به مسلمانان هشدار می‌دهد: مبادا دوستی کافران را در دل نهان دارید که خدا آگاه است.

گذشته از این آیات، آیه‌های فراوان دیگری نیز مسلمانان را از دوستی با اهل کتاب و مشرکان نهی کرده‌اند: برخی از آیات از دوستی با عموم کافران (مانده: ۵۷ / نساء: ۱۴۴) و برخی دیگر از دوستی با خصوص مشرکان (متحنه: ۹ / مجادله: ۲۲) یا خصوص اهل کتاب (مانده: ۵۱) نهی می‌نمایند. در این آیات، به قدری بر این موضوع تأکید شده که بر هیچ موضوعی تا این اندازه تأکید نشده است؛ چنان‌که علامه طباطبایی اعتقاد دارد: جریان نهی از دوستی با کافران و اهل کتاب نظیر سایر نهی‌های اکیدی است که در قرآن وارد شده است، بلکه می‌توان گفت هیچ‌یک از مسائل فرعی شرع، به اندازه نهی از دوستی با کافران و اهل کتاب، با تأکید بیان نشده است (طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۵، ص ۴۰۱).

با بیانی که گذشت، روشن می‌شود این قاعده درباره همه گروه‌های کفرپیشه صدق می‌کند.

### نتیجه

شرایط ویژه دنیای امروز چگونگی برخورد اسلام با افراد غیر مسلمان را در داخل و خارج کشور پراهمیت کرده است. حکومت اسلامی و مسلمانان در ارتباط با دیگران با محدودیت‌هایی مواجهند و محور روابط علاوه بر حفظ منافع ملی، از تعهد به دستوره‌های مذهبی و اصول ارزشی مایه می‌گیرد.

قرآن کریم مهم‌ترین منبع استنباط شریعت، روابط مسلمانان با ملل دیگر را بر اصول کلی استوار می‌کند. از میان این اصول، اصل دعوت به یکتاپرستی و اسلام با استفاده از روش‌های متسالمت‌آمیز به عنوان اولین اصل مطرح است و اگر بتوانیم بدین روش آنان را به اسلام دعوت نمود، این کار مقدم بر جنگ با آنان است.

یکی از راه‌های دعوت کافران به اسلام تشویق مالی آنان است تا بدین وسیله دلشان به اسلام تمایل پیدا کند که از آن با عنوان اصل تألیف قلوب یاد شده است اصل دیگر در همین راستا توسل به زور در امر دین است.

براساس آیات نورانی قرآن، احترام به کرامت انسان لازم است و جز در مواردی که در قرآن مجید و شرع مقدس، اجازه شکستن این کرامت داده شده، مانند اصل مقابله به مثل در موارد دیگر هیچ کس حق زیر پا گذاشتن کرامت انسانی را ندارد؛ از این رو احترام به خون انسان‌ها لازم بوده و فساد در روی زمین ممنوع می‌باشد و در مقابل وفای به عهد و پیمان، و رفتار عادلانه با کافران معاهد لازم شمرده شده و احسان به انسان‌ها ارزش محسوب شده است.

با توجه به اینکه زیربنای تمام احکام اسلامی توحید است، عدم موالات کافران و نفی سلطه آنان از لوازم توحید محسوب می‌شود.

اصل نفی سلطه کافران بر مسلمانان (نفی سبیل) بر تمام اصول دیگر حاکمیت دارد براساس این اصل ارتباط مسلمانان با کافران نباید به گونه‌ای باشد که ذلت جامعه اسلامی از آن استثمام شود.

## منابع

\* قرآن کریم.

۱. آلوسی، محمود؛ روح المعانی؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن عربی، ابی بکر محمد بن عبدالله؛ احکام القرآن؛ با تحقیق محمد عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق و ضبط: عبدالسلام؛ هارون، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۹۹۰م.
۴. ابن کثیر، اسماعیل؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالاندلس، [بی تا].
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دارصادر، [بی تا].
۶. احمدی میانجی، علی؛ مکاتیب الرسول؛ تهران: دارالحديث، ۱۹۹۸م.
۷. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۸. امینی، عبدالحسین احمد؛ الفهید فی کتاب و السنه؛ با تحقیق مرکز الفهید للدراسات الاسلامیه؛ قم: مرکز الفهید للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
۹. انیس، ابراهیم و دیگران؛ المعجم الوسیط؛ ج دوم، استانبول: دارالدعوة، ۱۴۱۰ق.
۱۰. بیضادی، عبدالله بن محمد؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ بیروت: مؤسسه العلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
۱۱. بروسی، اسماعیل حقی؛ تفسیر روح البیان؛ ج هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۲. تهانوی، محمد بن علی؛ کشف اصطلاحات الثنون؛ تهران: مکتبه خیام، ۱۹۶۷م.
۱۳. ثعالبی، عبدالرحمن؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۱۴. ثعلبی، ابواسحاق احمد؛ تفسیر الکشف و البیان (معروف به تفسیر الثعلبی)؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. جامع المقدمات؛ گروهی از مؤلفان؛ با تحقیق محمد محمدی قاینی؛ ج ششم، قم: دارالفکر، [بی تا].
۱۶. جرجانی، علی بن محمد؛ کتاب التعریفات؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۱۷. حرّ عاملی، محمد؛ وسائل الشیعه؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ قم: مهر، ۱۴۱۲ق.
۱۸. حسینی بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۵ق.
۱۹. حسینی جرجانی، سید امیر ابی الفتح؛ تفسیر شامی (او آیات الاحکام)؛ تهران: نوید، ۱۳۶۲ش.
۲۰. حلبی، ابی الصلاح؛ الکافی فی الفقه؛ اصفهان: مکتبه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، [بی تا].
۲۱. حلبی، حسن بن ابی المجد؛ اشاره السبق الی معرفه الحق، چاپ شده در سلسله الینایع الفقهیّه، علی اصغر مروارید؛ ج ۹، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ق.

۲۲. خرازی، سید محسن؛ *بداية المعارف الالهيه في شرح عقايد الاماميه*؛ ج چهارم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۱۱ ق.
۲۳. دهخدا، علی اکبر؛ *لغت نامه*؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین؛ *مفردات الفاظ القرآن*؛ با تحقیق صفوان عدنان دارودی، بیروت: دارالشامیه، ۱۴۱۶ ق.
۲۵. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله؛ *فقه القرآن*؛ با تحقیق سید احمد الحسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۵ ق.
۲۶. رجبی، محمود؛ *انسان شناسی*؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش.
۲۷. رشید رضا، محمد؛ *تفسیر القرآن الحکیم (المثار)*؛ ج دوم، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۲۸. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*؛ ج سوم، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۲۹. زهلی، وهبة؛ *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ ق.
۳۰. سیوری حلی، متداد بن عبدالله؛ *کنز العرفان فی فقه القرآن*؛ با تعلیقه شیخ محمد باقر شریفزاده؛ ج چهارم، تهران: مرتضوی، ۱۳۴۳ ش.
۳۱. شبر، سید عبدالله؛ *تفسیر القرآن الکریم*؛ ج دوم، قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۸ ق.
۳۲. شتیطی، محمد الامین بن محمد المختار؛ *اضواء البیان فی ایضاح التران بالقرآن*؛ بیروت: عالم الکتب، [بی تا].
۳۳. شوکانی، محمد بن علی بن محمد؛ *فتح القدیر*؛ ج دوم، بیروت: دارالکلم الطیب، ۱۴۱۹ ق.
۳۴. صهرشتی، سلمان بن حسن بن سلیمان؛ *اصباح الشیعة بمصابیح الشریعة*، چاپ شده در سلسله الینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید، ج ۹، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ ق.
۳۵. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم؛ *العروة الوثقی*؛ با حاشیه آیات عظام: امام (ره)، اراکی، خوبی و گلپایگانی؛ ج دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.
۳۶. طباطبایی، محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۳۸. طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: ۱۳۲۹ ق.
۳۹. طریحی، فخرالدین؛ *مجمع البحرین*؛ بیروت: دارالمکتبه الهلال، ۱۹۸۵ م.
۴۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی؛ *الخلافة*؛ چاپ شده در سلسله الینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید؛ ج ۳۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ ق، «الف».
۴۱. \_\_\_\_\_؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ با تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق، «ب».

۴۲. \_\_\_\_\_؛ *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*؛ چاپ شده در سلسله الینایع الفقهیه، علی اصغر مروارید؛ ج ۹، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ق، «ج».
۴۳. عسکری، ابوهلال؛ *الفروق اللغوی*؛ قم: غدیر، ۱۴۱۰ق.
۴۴. عمید زنجانی، عباسعلی؛ *فقه سیاسی: حقوق بین الملل اسلام*؛ ج دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
۴۵. عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی؛ *تفسیر عیاشی*؛ تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، [بی تا].
۴۶. فخر رازی، محمد بن عمر؛ *التفسیر الکبیر*؛ ج سوم، [بی جا]: [بی تا]، [بی تا].
۴۷. فراء، ابی یعلی محمد بن حسین، و علی بن محمد بن حبیب بصری ماوردی؛ *احکام السلطانیه*، ج دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ *ترتیب کتاب العین*؛ قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۴۹. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۵۰. فیض کاشانی، مولی محسن؛ *الصافی فی تفسیر کلام الله (تفسیر الصافی)*؛ مشهد: دارالمرتضی للنشر، [بی تا].
۵۱. فیومی، احمد بن محمد؛ *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*؛ ج دوم، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۵۲. قاسمی، محمد جمال الدین؛ *محاسن التأویل*؛ ج دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
۵۳. قاضی، عبد النبی بن عبد الرسول الاحمد نگری؛ *جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون*؛ ج دوم، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۵ق.
۵۴. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا؛ *کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶ش.
۵۵. کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید؛ کره: انجمن پنخس کتب مقدسه، ۱۹۸۷ م.
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الفروع من الکافی*؛ با تصحیح علی اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ق.
۵۷. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ق.
۵۸. مصباح یزدی، محمد تقی؛ *اخلاق در قرآن*؛ با تحقیق محمد حسین اسکندری؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸ش.
۵۹. مصطفوی، سید محمد کاظم؛ *القواعد*؛ [بی جا]، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۶۰. معین، محمد؛ *فرهنگ فارسی*؛ ج پنجم، تهران: سپهر، ۱۳۶۲ ش.
۶۱. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد؛ *زبدة البیان فی برامین احکام القرآن*؛ با تحقیق رضا استادی و دیگران؛ ج دوم، قم: مؤمنین، ۱۳۷۸ش.



اصول همزیستی با غیرمسلمانان از منظر قرآن کریم / ۱۶۱

۶۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.
۶۳. مکی عاملی، محمد بن جمال‌الدین (شهید اول)؛ *الدروس الشرعیة*؛ چاپ شده در سلسله الینایع الفقهیه، علی‌اصغر مروارید؛ ج ۳۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ق.
۶۴. نجفی، شیخ محمد حسن؛ *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*؛ ج ششم، نجف: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق.
۶۵. نوری، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل*؛ قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۷ق.
۶۶. *نهج البلاغه*؛ ترجمه محمد دشتی؛ قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹ش.
۶۷. هذلی، جعفر بن حسن (معروف به محقق حلی)؛ *شرایع الاسلام فی الفقه الاسلامی الجعفری*؛ بیروت: دارالمکتبه الحیاء، ۱۴۰۶ق.